

نان نداری ، کلچه بخو

شبی بودی ز شبها در انبوهی فکر و ذکر و سودا، با خود نشسته بودمی تنها . صندوقچه شیطان (تلویزیون) بودی و من بودمی و از چینلی به چینلی همی رفتمی . در یکی از این (صندوقچه های شیطان) ، هموطنی با سر و وضع آراسته و از علم سیاست و ارسته ای ظاهر همی شدی و مدعی همی بودی که در دروغ و ریا و نیرنگ و فریب (سیاست) سرآمد روزگار همی بودی و نیز در روان پریشی (روان شناسی) قتیاله روباهی در دست همی داشتی و داکتر همی بودی و متخصص. آن مرد و ارسته که موی سپید را فلکش رایگان می نداده بودی و موهای سپیدش چون خرمنی از برف در یک روز آفتابی در تالو همی بودی ، گاهی از آسمان گز همی کردی و گاهی هم از ریسمان .

داوود او را نام بودی و نظار تخلص همی کردی و در سیاست (دروغ و نیرنگ و فریب) ماستری همی داشتی . قصه که در آن گفت و گوی با صاحب (صندوقچه شیطان) سخن از سرنوشت درد ناک و غم انگیز کتله بزرگ از هم میهنان ما همی رفتی که چرخ روزگار و جور اغیار آنانرا راهی دیار بیگانه همی کردی. سخن از آواره بودی و آوارگی و جور پارسیان و ظلم عمامه به سران.

آن مرد متبحر داد سخن همی دادی و همی گفتی که هویت این کتله عظیم از خواهران و برادران آواره اندر آواره ما تعیین باید همی کردی که از کدام شهر و دیار بودندی و از کدام ناکجاه آبادی آمده بودندی و به کدام شهر و دیاری روانه همی بودندی. ضرور همی بودی تا طوماری از اسمای مبارک شان تهیه همی گردیدی و شهرت مکمله شان با اصل و نسب درج طومار متذکره همی گردیدی تا مبدا خبر چینان فرستاده شده آخذک های همسایه بوده باشندی و.... آن هموطن سرد و گرم چشیده ما در قسمت دیگری از سخنان حکیمانه شان داد سخن همی دادی و همی گفتی که چرا آوارگان هموطنش به تلویزیون ، تیلیفون کشیدندی و از جور ماموران چماق بدست رژیم نامردمی آخذی ، شکوه سر همی دادندی . آنان را نشاید که چنین کردندی ، بلکه آن دربرداران بی خانمان را بایسته همی بودی تا ، تا کسی گکی همی گرفتندی و شکایت به ماموران بنگاه ملل همی بردندی و یا اینکه زنگکی به خانم (باربارا باکسر) همی زدندی و از دست ماموران رژیم اسلامی پارسیان شکایت همی کردندی . پناه به (عرش کبریائی با همه صبر خدائی) ! ای پیر سخنور و ای هموطن متبحر که در دو علم ترا مرتبیتی همی بودی و در نزد هم وطن منزلتی ، چه بی خیال قضاوت مر ترا بودی که به درد استخوان سوز هزاران هزار بی خانمان عسرت بجان ، چنان بی دردانه همی پرداختی. آخر ظالم ! هموطن آواره من و تو که شوهر بیچاره اشرا ماموران رژیم اسلامی به ضرب مشت و لگد و چماق رد مرز همی کردندی و روزگارش را سیاه و آن خواهرک مظلوم من و تو که یگانه نان آور فامیل در غربت نشسته اشرا اسلام نمایان شیطان خو قساوتمندانه از وی همی ربودندی و با سه ، چهار طفلک قد و نیم قد از وحشت فرستادگان حکومت آخذی و از ترس لت و کوب و بی ابرویی ، چهار یا پنج شب و روز همی بودی که کلبه گلی شانرا ترک همی نتوانستندی و طفلکان بیبوابش را قوت و لایموتی در سفره غریبانه نبودی و سر بی شام بر بالین غربت و بیکی همی گذاشتندی ، چگونه باید تا کسی گکی گرفتندی و بی خیال روانه ملل (نا متحد) همی شدندی . آن فلک زده ها را نه راه رفت همی بودی و نه راه برگشت و نه هم در هفت آسمان خدا یک ستاره. آن بخت برگشتگان بی خانمان را چه شناختی با (باربارا باکسر) همی تواند بودی ؟ این فرمایش فرهیخته مرد فرهنگی ما درست به آن مقولتی مشهور همی ماندی که همی گفتی « نان ندارید ، کلچه بخورید » .

باز هم صحبت از راه حلی رفتی و نظار جان ما همچنان نظاره گر اوضاع و احوال بودی و بی خیال فرمایش همی دادی که هموطنی را شاید که از دارالکفر!؟ به دارالاسلام!؟ رخت سفر همی بستنی و نزد مقامات جلیله مشرف همی شدی و واقعیت امر جویا همی گشتی تا معلوم همی گردیدی که حال فلکزدگان و اخند دواندگان چون بودی. ای وای ! خدا را مددی ! آن آخذک های عمامه بسر خالی سر که با تفنگ و تازیانه و دار، خو همی گرفتندی و خون چشمان بصیرت شان را کور همی کردندی و هزاران هزار آزاده ایرانی را بر دار همی کردندی و صدای حق را در گلو خفه همی نمودندی و نوبواگان از برگ گل نازکتر ایران زمین را به جرم ناکرده به جوخه دار همی سپردندی و فتوی همی دادندی که کشتن باکرگان گناه همی بودی و موجب قهرا خدا، پس (در خلوت آن کار دیگر) در حق آن مظلومکان همی کردندی و نام خویش آیت الله همی ماندی و از سرزمین پارسیان ، زندان بزرگی همی ساختندی و با هرچه افغان است و (افاغانه) پدرکشی همی داشتندی ، چگونه بایسته بودی کسی از همین تبار و از سرزمین (شیطان بزرگ) رخت سفر همی بستنی و آنچه ناشدنی همی بودی ، شد همی ساختنی ؟.... در روزگاری که ما و شما نفس همی کشیدیمی، این صحبت ها نابجا همی بودی

«...قرن ما ،

روزگار مرگ انسانیت است !
 سینه دنیا ز خوبی ها تهیست ،
 صحبت از آزادی ، پاکی ، مروت ابلهیست
 صحبت از موسی و عیسی و محمد نابجاست ،
 قرن موسی چمبه هاست !

..... صحبت از پژمردن یک برگ نیست ،
 وای ! جنگل را بیابان میکنند .
 دست خون آلود را در پیش چشم خلق پنهان میکنند ،
 هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا
 آنچه این نامردمان با جان انسان میکنند .

.... صحبت از مرگ محبت ، مرگ عشق ،
 گفت و گو از مرگ انسانیت است .))

(قسمتی از شعر فریدون مشیری)

یلی ! عقل قاصر این هیچمدان در این کار خیر پیشنهادی داوود جان ، قد همی ندادی و به جایی همی نرسیدی .
 مشکلی را که آخندک ها بار همی آوردندی ، چگونه با یک دیدار و یک ملاقات حل باید همی شدی ؟ از سوی دیگر
 این فلک زدگان و آخند دواندگان و این آوارگان بی خانمان که جبارانه و با هزاران توهین و تحقیر و شلاق و
 تکفیر به شکل بسیار وحشیانه رد مرز همی شدند و در کشور شان که در آن (نه از تاک ، نشان بودی و نه از
 تاک نشان) ، نه سواره را غم پیاده بودی و نه سیر را غم گرسنه . در کشوری که آخندک های بی همه چیز سخت در
 تلاش همی بودند تا از چپ و راست انفلاق اسلامی شانرا صادر همی کردند و جاسوسان و مخبرانی چند در
 مجلس الوزراء و در خانه وکلاء و ... جابجا همی کردند تا ثبات و آرامش را برهم همی زدندی و صد هزار آواره
 را در دو ماه رد مرز همی کردند تا اقتصاد فرو پاشیده کشور را فلج همی ساختندی ، آیا با رفتن یک یا چند
 نفری ، این مشکل بزرگ را ، حل تواند کردی ؟

صحبت داکتر و تلویزیون دار کم کمک به جا های باریکتر کشیده همی شدی و از مسیر خود خارج همی گردیدی .
 اینبار حرف ، حرف دین بودی و اسلام و مسیحت و یهودیت و داکتر (روان پریشی) ، طرفه العین داکتر الهیات همی
 شدند و اشاره همی داشتندی که «...در اسلام ما ، عیسوی هم داریم و یهود هم داریم و هندو هم داریم و ...» .
 بارها ! این چه تحلیلی همی بودی مر این مرد خبیر را و این معلومات و مکشوفات را از کجا همی آوردندی که ما
 را از آن خبری نبودندی .

محترما ! عالی قدرا ! صاحب نظرا ! اسلامی را که این کمترین همی شناسمی و به آن ایمان و اعتقاد و باور همی
 دارمی ، نه مسیحتی همی داشتی و نه یهودیتی و نه ... شاید منظور نظر شما (در کشور ما) بوده باشندی و نه در
 (اسلام ما) . ولی و اما و مگر و با صد افسوس ، نه جناب شما ، داکتر صاحب و نه هم تلویزیون دار مهمان دار شما
 به این نکته باریکتر از مو اشارتی همی کردند و توجهی مبذول همی داشتندی و آن غلط بزرگ را اصلاح همی
 ساختندی .

در آن بگو مگوی از هر دری سخنی همی رفتندی ، مگر آنچه کمتر به آن پرداخت همی شدند ، اوضاع رقت
 بار آوارگان همی بودی ، هر چند همان پروگرام به همان منظور براه انداخته شده همی بودی . در موارد دیگر در آن
 صحبت ها و سخن پرانگی ها هم ملاحظاتی بودی ، اما جهت جلوگیری از اطالت کلام در این مبحث از آن خودداری
 همی شدی تا گرامی خواننده را درد سری نداده بوده باشمی .

**در بساط نکته دانان خود فروشی شرط نیست
 یا سخن دانسته گوی ای مرد دانا یا خموش**